

تأثیرات اقتصادی نظام سرمایه‌داری غرب بر نظام ایلی - عشیرتی ایران از عصر قاجار تا پایان دوره پهلوی اول

دکتر محمد علی علی‌زاده*

چکیده

ورود نظام سرمایه‌داری اروپای غربی به ایران از دوره قاجار، ضمن تأثیر بر ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران، با موانع عمده‌ای نیز مواجه شد. عشایر ایران در فاصله‌ی دوره قاجار تا پایان دوره پهلوی اول، هم متأثر از این نظام سرمایه‌داری بودند و هم به عنوان یکی از موانع اساسی توسعه صنعتی ایران عمل کردند. طی این دوره، تقسیم جامعه ایران به قطعات مختلف از سوی ایلات یکی از علل اساسی فقدان وحدت عمیق در دولت و بی‌نظمی‌های مداوم داخلی بود، ضمن آن که این عشایر با قدرت‌های خارجی همچون روسیه، بریتانیا و آلمان مناسباتی را برقرار می‌کردند و غالباً نیز در راستای سیاست‌های استعماری آنها گام برمی‌داشتند. از سوی دیگر، سیاست‌های رضا شاه پهلوی در قبال عشایر و ظاهراً به منظور ایجاد دولت مدرن، تأثیرات متفاوتی بر آنان گذاشت که در مجموع برای ایلات مخرب و خانمان بر انداز بود. این سیاست‌ها نه تنها اهداف رضاشاه را در راستای ایجاد دولت مدرن محقق نساخت، بل که باعث شد تا اقلیت‌های قومی یک ائتلاف واقعی در برابر روند «فارسی‌سازی» رژیم به وجود آورند و به دنبال کناره‌گیری رضا شاه دیگر بار زندگی شبانکارگی خود را در پیش گیرند.

واژه‌های کلیدی

سرمایه‌داری، حکومت قاجاریه، مشروطیت، حکومت پهلوی، ایلات و عشایر

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی شاهرود

مقدمه

پیدایش نظام سرمایه داری غرب را می توان از تغییر شیوه تولید در دوران قرون وسطای اروپای غربی به حساب آورد و نه از پیدایش تجارت یا مردمان سرمایه دار ثروتمندی که خود مستقیماً وابسته به تولید بودند. به شهادت تاریخ، تولد این دوران در نیمه‌ی دوم قرن ۱۶ و اوایل قرن ۱۷ در کشور انگلستان صورت پذیرفته است، آن هنگامی که سرمایه‌داری در انگلستان در سطحی قابل مقایسه به گسترش شیوه‌های نوین تولید و رخنه در مبانی فئودالی پرداخته و دوران تکامل و ترقی آن در این کشور از دو نقطه عطف تاریخی عبور می کند.

نقطه‌ی عطف نخست، تغییرات و دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی قرن ۱۷ این کشور است. طبق تحقیقات آنوین فرمان انتخاب اعضای شوراهای شهرداری‌ها و تلاش‌های پارلمانی علیه روش استبدادی سلطنت و سرانجام قیام عظیم کرامول اصلی‌ترین شکل و نمونه کامل این مسئله هستند. زیرا در هر حالت قدرت پارلمانی جانشین قدرت مطلقه شد و نقطه‌ی عطف دوم، انقلاب صنعتی در نیمه‌ی دوم قرن ۱۸ و تکامل آن در نیمه‌ی اول قرن ۱۹ که خود مقدمه رشد عظیم اقتصادی و شکوفایی و دیرپایی این نظام را به همراه آورد.

با این حال نظام سرمایه‌داری غرب که خود به منزله روش نوین تولید در مقابل روش تولید سنتی محسوب می شد، علاوه بر موارد مذکور، حاصل فرایندی است که به اجمال در اثر پیدایش و گسترش شهرهای دارای قوانین مستقل، توسعه فعالیت‌های تجار و صنعتگران آزاد، پیشرفت‌های عظیم علمی و حتی رشد و رواج صنعت و بازرگانی، بسط و یکپارچگی بازارهای داخلی و انقلاب و تحولات عمیق اجتماعی و فرهنگی و فنی به وجود آمد که این تحولات در عین حال با کشور گشایی و تسخیر سرزمین‌های دیگر و غارت همه جانبه‌ی منابع مستعمرات نیز قرین است.

این فرایند در عرصه سیاسی-اجتماعی، معمولاً به زوال حکومت‌های استبدادی و اقتدار دولت‌هایی انجامیده است که ضمن حفاظت از منافع سرمایه‌داران بومی (به طور اخص) رشد و توسعه اقتصادی کشور را تسهیل و آزادی‌های نسبی فردی و اجتماعی را تأمین کرده اند. اما همین مناسبات سرمایه‌داری در کشور ایران در دامن نظام سنتی زمینداری (که به طور کلی با فئودالیسم اروپای غربی تفاوت بنیادی دارد) زاده شده و کمابیش همساز با حاکمیت استبدادی رشد یافت و در جریان گسترش نیز، قبل از آن که بر اثر فعل و انفعالات و ستیز و

برخوردهای درونی نیروها و طبقات موضع استواری پیدا کند، با موانعی ناشی از سلطه سیاسی اقتصادی قدرت‌های استعماری بر کشور، هرج و مرج و ایستایی اجتماعی و سرانجام ناهماهنگی‌های ساختارهای داخلی ایران از قبیل استبداد سیاسی، دگرگونی طبقات اجتماعی و ساختار ایلاتی- عشیرتی ایران مواجه شد. به رغم بروز نهضت‌های ضد استعماری و استبدادی در مقاطع مختلف سرمایه‌داری بومی در مجموع به مسیر سرمایه‌داری خارجی کشانده شد و بیش‌ترین گسترش را در قلمرو بازرگانی خارجی و خدمات به دست آورد.

به طور کلی باید اذعان کرد که استقرار مناسبات سرمایه‌داری در ایران نه تنها با تغییرات و تحولات مناسب در ابعاد سیاسی و فرهنگی قرین نشد، بل که در بعد اقتصادی نیز جامعیت نیافت و هیچ‌گاه نتوانست در قالب طبقه‌ای مستقل و متشکل جامعه ایران را به سوی تحولات بنیادین در امر تولید سوق دهد. ساخت سیاسی جامعه ایران حتی پس از تغییرات احتراز ناپذیر ناشی از تسلط مناسبات سرمایه‌داری در این کشور و در پهنه جهان، به صورت استبدادی متمرکز و در عین حال وابسته باقی ماند.^۱

آن چه در این مقاله بدان پرداخته می‌شود، نگاهی به وضعیت بخشی از جامعه ایران یعنی ایلات و عشایر است که در فاصله دوران قاجار تا پهلوی اول به گونه‌ای هم متأثر از نظام صنعتی سرمایه‌داری جدید غرب بوده‌اند و هم به عنوان یکی از موانع اساسی توسعه صنعتی ایران عمل کردند.

اثرات سرمایه‌داری غرب بر ساختار ایلی- عشیرتی ایران عصر قاجار

در زبان فارسی و در جامعه ما «ایل» و «عشیره» دو اصطلاح‌اند که از یک زبان دیگر گرفته شده و غالباً به یک معنی به کار برده می‌شوند. عشیره لغت عربی از ریشه عشر به معنی دهه و در اصطلاح عرب یک گروه اجتماعی همخویشاوند (پدر تبار) است که معیشت آن‌ها بیش‌تر از طریق پرورش شتر (مبتنی بر کوچ) تأمین می‌شود و ایل لغتی ترکی به معنی طایفه، قبیله، عشیره، قوم، جماعت، الوس و اویماق آمده است که به معنای اولاد و تبار نیز در عرف عشایر به کار می‌رود.^۲

ایلات و عشایر ایران بخش قابل ملاحظه‌ای از جمعیت کشور را تا دوران معاصر تشکیل می‌دادند و عمدتاً در رشته دامپروری مشغول بودند و به مقتضای فصل و به علت کثرت عدد گله‌ها و رمه‌های خود در منطقه معینی تغییر مکان می‌دادند تا همیشه از چراگاه‌های طبیعی

برای تغذیه دام‌های‌شان استفاده کنند. ایلات و عشایر فارس، آذربایجان و خراسان مهم‌ترین تولید کنندگان محصولات دامی از قبیل پشم، پوست و گوشت و لبنیات بودند.^۳

به هر صورت مفهوم ایل در ایران می‌باید تمامی طوایف و عشایری را در بر گیرد که افزون بر داشتن قلمرو معین دارای ساخت اجتماعی، سیاسی و شیوه معیشت مبتنی بر تولیدات دامی و کشاورزی محدود و نظام کوچ و یکجانشینی باشند.

این جامعه ایلاتی دارای اقتصاد محدود، مبتنی بر یک یا دو شیوه تولید (زراعت و دامپروری) است و طبیعی است که این شیوه معیشت، همخانواده‌های عشایر کوچنده را در بر می‌گیرد و هم خانواده‌های عشایر اسکان یافته. بنابراین بین کوچ و اقتصاد یک رابطه ساختی، عملکردی باید برقرار باشد. نقش زراعت به طور کلی در زندگی عشایر تأمین نان خانوار است. به همین جهت خانواده عشایری محصول اضافی‌ای ندارد تا به بازار عرضه کند و فعالیت عمده اقتصادی و شیوه معیشت عشایر بر پرورش دام و دوام دامداری سنتی، مستلزم کوچ مستمر است. بنابراین دامداری و کوچ در ارتباط متقابلند و دامداری اساس اقتصاد عشایر را تشکیل می‌دهد. به کار بردن اصطلاح «دولت» در میان عشایر برای «دام» گویای این واقعیت است که دام ثروت اصلی و عمده مرد ایلاتی است و هر چه دام بیش‌تر باشد، ثروت نیز افزون‌تر است.^۴

این نوع زندگی چادر نشینی و کوچ هرگز محیط مساعدی برای انباشت تدریجی عناصر مدنیت و رشد آن نبوده است. لذا این عشایر در سطحی از جهت مدنی نازل‌تر از اهالی ساکن در شهر زیست می‌کردند و همواره یکی از عوامل رکود مدنی و تخریب و بی‌ثباتی دائمی در تاریخ ایران بوده اند. یورش‌های مداوم و مناقشات خوانین آن‌ها همواره نظام ظریف آبیاری را که رگ و جان تولید کشاورزی ایران بود در هم می‌شکست و آبادی‌هایی را که کار پر مشقت و رعیت پدید آورده بود، در کساد و خرابی فرو می‌برد. نظام عشایری و ایلاتی اعم از قبایل کوچکنده و نیمه کوچکنده و یا اسکان یافته، در زمینه نظامی بسیار نیرومند بوده است و اگر به نقش حیاتی رهبران ایلات در ساخت ارتش در مجموعه اشرافیت زمیندار توجه داشته باشیم، نفوذ آن‌ها در سرنوشت کشور بیش‌تر آشکار می‌شود. همین عشایر خود عامل مهم تجزیه قدرت سیاسی مرکزی به شمار میرفتند و رؤسای عشایر چون افشار و زند و قاجار و بختیاری و غیره طی بیش از ۶۰ سال بزرگ‌ترین ناثباتی، خونریزی و ویرانی و تیره روزی را برای شهرنشینان و روستاییان پدید آوردند.^۵

در دوران اسلامی به دلیل آن که سرزمین ایران به طور مداوم در معرض تهاجم ایلات و عشایر قرار می‌گرفت، قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی، یعنی تصرف اراضی و منابع آبی دائماً دست به دست می‌شد و این امر خود باعث شد که هرگز اشرافیت ریشه داری نظیر آن چه در فرنگ پدید آمده بود، در ایران شکل نگیرد تا با قدرت در حفظ موازین و آداب و قواعد مربوط به روابط و رفتارهای مراتب و درجات اجتماعی کوشا باشد. دیگر این که ایلات و عشایری که به تناوب به قدرت می‌رسیدند، نظام اجتماعی ساده‌ای داشتند و چندان پای بند سنت‌های اشرافی که خود نیز چندان استوار و پابرجا نبودند، نمی‌شدند.^۶

این ایلات و عشایر، با تهدیدهای مداوم خطری جدی برای جامعه روستا نشین بودند و آنان را به حمایت نظامی خوانین متکی می‌ساختند، که خود این مسئله یکی از عواملی بود که در کنار مسائلی همچون پراکندگی زمین‌های قابل کشت، کمبود باران و مشکل تأمین آب زراعی و استقرار نظام سهم بری، نسق داری و عدم کشت ثابت مزارع و از سوی دیگر شهرنشینی اربابان، آن پویایی لازم برای تحولات درون‌زا را از روستاهای ایران سلب کرد. بیش‌تر روستاها در واقع صرفاً منبع تأمین نیازهای شهرنشین‌ها بودند و با وجود بروز قحطی‌های ادواری، نشانه‌هایی از جنبش‌ها و تحولات بنیادی در روستاهای ایران کم‌تر دیده می‌شود.^۷

در حوزه اقتصاد صنعتی نیز، وجود صنایع دستی در میان عشایر بسیار محدود و ناشی از شکل زندگی طبیعی آن‌هاست. مواد این صنایع کلاً از مواد دامی (پشم، مو و پوست) فراهم می‌شود و مهم‌ترین آن‌ها ریسندگی پشم و مو، بافتنی دوار (پارچه مخصوص چادر)، نمد (که از پشم و مو ساخته می‌شود)، بافتن گلیم، خورجین، جاجیم، به چند رنگ که از مواد طبیعی به دست می‌آیند و جنبه هنری آن‌ها ملهم از طبیعت و زندگی ساده ایلیاتی است و همین امر عامل عمده عرضه آن به جوامع غیر ایلی است.^۸

از آن جایی که ایلات و عشایر در حدود نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌داده‌اند (هر چند که در خصوص جمعیت ایلات در قرن ۱۹ اختلاف‌هایی وجود دارد)، برآوردهای مختلف این رقم را از ۲۵ تا ۵۰ درصد را نوسان می‌کند [گیلبار این رقم را ۳۳ درصد تخمین می‌زند]^۹ و تولید شبنانی همواره یکی از اجزاء مهم ساخت اقتصادی ایران بوده و اشتغال بخش بزرگی از جمعیت را فراهم آورده است. به رغم اطلاعات آماری موجود، محصولات ایلات مسلماً تا آخرین دهه‌های قرن ۱۹ عمدتاً منبع مبادلات کالایی در داخل کشور بوده و حتی بخش بزرگی از

کالاهای صادراتی را تشکیل می‌داده است. به گونه‌ای که در یک گزارش محرمانه ملکم زیر عنوان MELVILLEPA PERS از انواع مختلف ابریشم پارچه‌ای، پنبه‌ای ضخیم، پارچه‌های کم رنگ و پر رنگ، قالی، نمد، شال کرمان، پارچه‌های زری و ...، چرم، ادوات شیشه‌ای، گوسفند، پوست بز و غیره به عنوان کالاهای تولید ایران که مورد نظر امپراطوری انگلیس است، یاد می‌کند.^{۱۰}

جان فوران معتقد است که ایلات ایران با بازارها و بازرگانان محلی، منطقه‌ای و خارجی به مراد می‌پرداختند. صادرات پوست گوسفند و چرم گاو و شتر نیز در سال‌های ۱۱۷۹ تا ۱۲۷۹ با آهنگ فزاینده‌ای ادامه یافت و قالی‌های بافت عشایر که توسط بازرگانان خریداری می‌شد، در بازار داخلی به فروش می‌رسید یا صادر می‌شد. البته نفع عمده این معامله به جای آن که عاید افراد ایل شود به جیب رییس ایل و بازرگان عمده سرازیر می‌شد. بدین ترتیب شبانکارگان نیز به مدار بازارهای جهانی و کشوری کشیده شدند، هر چند تأثیری را که تماس با بازار بر زندگی دهقانان و پیشه‌وران باقی می‌گذاشت، در زندگی ایل نشینان مشاهده نمی‌کنیم.^{۱۱}

روابط اقتصادی ایلات با دولت از طریق مالیات و سربازگیری بود. گزارش‌های مختلف حکایت از آن دارند که مالیات ایل نشینان به صورت پولی پرداخت می‌شد، یعنی به ازای هر دام زنده مبلغ ثابتی می‌پرداختند. در ازای هر شتر سه قران، در ازای هر گوسفند یا بز یک قران و در ازای گاو و الاغ و اسب نیز به همین ترتیب مبلغ معینی می‌دادند. این موضوع نشان می‌دهد که ایل نشینان در اقتصاد پولی وارد شده بودند اما به موازات آن، پرداخت مالیات جنسی نیز ادامه داشت. رؤسای قبیله‌ها و ایلات این مالیات‌ها را گردآوری می‌کردند و پر واضح است که مبلغی بیش از آن چه به دولت می‌پرداختند، از افراد ایل وصول می‌کردند و ما به‌تفاوت را برای خود نگاه می‌داشتند.

در دوره قاجار جنگاوری و نظامیگری در انحصار ایلات و عشایر باقی ماند. «مهارت ایلاتی‌ها در اسب سواری و تیر اندازی، سازمان نسبتاً مناسب قبیله‌ای و روح همبستگی ایلی، عواملی بودند که ایل بزرگ به رهبری یک ایلخان پر تحرک و فعال را به صورت یک واحد نظامی قوی و در می‌آوردند.»^{۱۲}

در اوایل سده نوزدهم افراد قبایل مختلف در ارتش‌های قاجاری شرکت داشتند و از دهه ۱۲۶۰ به بعد فوج قزاق از شاهسون‌ها، کردها و سایر ایلات تشکیل شد. اما حرفه نظامیگری در

مجموع به نوعی رکود دچار شد و افراد قبایل سعی کردند هر چه بیش‌تر از آن دور بمانند و این خود نشانه روابط خصمانه آن‌ها با دولت بود. در عوض از قدرت نظامی خود برای حمله به کاروان‌ها، آبادی‌ها و مقاومت در برابر مقام‌های محلی استفاده کردند. خرید تفنگ توسط ایلات نشان می‌داد که آن‌ها با اقتصاد بازار در تماس هستند. در مجموع باید گفت، ایلات و عشایر در چارچوب قدرت دولتی محدود شدند اما در محدوده خود از نوعی خودمختاری برخوردار بودند. بر خلاف قزلباش‌های صفوی، افغان‌ها، افشاریه، زندیه و قاجاریه که توانستند کنترل دولت مرکزی ایران را به دست گیرند، ایلات در عهد قاجار موفق به چنان کاری نشدند به ناچار سطح توقعات خود را پایین آوردند. قاجاریه در راستای سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» از چند شیوه استفاده می‌کردند. «ضعف تشکیلاتی» سران قبایل که مانع از به هم پیوستن و اتحاد ایلات می‌شد، اجرای سیاست فوق را تسهیل می‌کرد.^{۱۳}

لمبتون بر این باور است که در اوایل قرن نوزدهم ایلاتی که نیروی سواران نامنظم را تشکیل می‌دادند، در بسیاری موارد در ازای خدمات نظامی، زمین‌هایی را به عنوان عطیه دریافت می‌کردند و در استفاده از مراتع آزاد بودند، و درآمد و دارایی اکثر آنان از گوسفند به دست می‌آمد. بعضی‌ها نیز اسب یا شتر پرورش می‌دادند، در سال‌های آغازین قرن، ایل بنی شیبان در طبس، میر اسماعیل خان در قائن و اسحاق خان در تربت حیدریه تعداد زیادی شتر داشتند که به تجاری که در کار تجارت محلی و تجارت ایران و هند بودند، اجازه می‌دادند و خود در تجارت آنان شریک می‌شدند.^{۱۴}

از آن جا که همین ایلات و عشایر ایران را به قطعات مختلفی تقسیم کرده بودند، یکی از علل اساسی فقدان وحدت عمیق در دولت و بی‌نظمی‌های مداوم داخلی محسوب می‌شدند. غالباً از میان رهبران قبایل، افرادی را به عنوان گروگان در دربار نگهداری می‌کردند تا تضمینی برای رفتار مناسب قبایل‌شان باشند. حق قبایل در استفاده از مراتع نیز، در بسیاری از موارد به حکم عرف و عادت به وجود آمده بود و در مواردی دیگر، این حق به رهبران قبایل تعلق داشت و از اعطای سلطنتی، ارث، خرید و غلبه یا منصب ناشی می‌شد.^{۱۵}

خوانینی که مناصب حکومتی را در دست داشتند، حق تحصیل زمین را آسان‌تر به دست می‌آوردند و در این امر موقعیت آنان اساساً با موقعیت دیگر مقامات حکومتی تفاوتی نداشت. به طور کلی حکومت قادر نبود که مناطق عشایری را مستقیماً اداره کند. دولت در قبایل بزرگ‌تر و

مهم‌تر ایلخانی و خان بیگی منصوب می‌کرد، اما در عمل جز تأیید رهبران موروثی در مقام خود هیچ کاری نمی‌توانست انجام دهد، هر چند گاهی تلاش می‌کرد که با حمایت از یک طایفه علیه دیگری، ایل را تضعیف کند. حکومت با انتصاب مقام ایلخانی و ایل‌بیگی حداقل به لحاظ ظاهری، حکومت ایلات را وارد سازمان اداری کشور می‌کرد. اثر این عمل از یک سو تقویت قدرت ایلخانی و ایل بیگی در برابر ایل و از سوی دیگر تشویق خانواده‌های آنان به آرامش بود و این امر به علت نیاز آنان به معامله با مقامات حکومتی در مراکز ایلات بود که آنان را در ردیف زمینداران بزرگ قرار می‌داد.^{۱۶}

راهیابی رؤسای ایلات به طبقه حاکم موجب می‌شود تا ایل خود را بخشی از دولت مرکزی و طبقه‌های حاکم بدانند و با توجه به حمایت‌ها و مساعدت‌هایی که رییس ایل به اعضای آن می‌کند، قشر بندی درونی ایل و قبیله دستخوش دگرگونی می‌شود. ایل قاجار به رغم آن که خود بخشی از نخبگان حاکم ایران را تشکیل می‌داد، در نهایت رو به انحطاط رفت. رؤسای ایلات قشقایی، بختیاری و ایل تازه تأسیس خمسه را پادشاه تعیین می‌کرد و ایلخان نامیده می‌شدند. حسین‌قلی خان ایلخانی، نخستین ایلخان بختیاری، از زمینداران بزرگ بود. مناصب دولتی داشت و با این ابزارها قدرت عظیمی را بر ایل اعمال می‌کرد، اما در عین حال تابع دولت مرکزی بود. او در سال ۱۲۵۷ به ناصرالدین شاه نوشت: «اکنون سی سال است که شب و روز به حکم و وظیفه خدمت می‌کنم و زحمت می‌کشم تا توانسته‌ام بختیاری‌های سرکش و متمرّد را مانند دهقانان لنجانی رام سازم.»^{۱۷}

قبایل و عشایری که نهاد ایلخانی یا معادل آن را نپذیرفتند، یعنی کردها، عرب‌ها و ترکمن‌ها چندان از حکومت قاجاریه تأثیر نمی‌پذیرفتند و به خصوص ترکمن‌ها در حوزه‌ی جغرافیایی خویش کاملاً آزاد بودند. ایلات و عشایر نیز مانند دولت قاجار با قدرت‌های خارجی همچون روسیه، بریتانیا و آلمان مناسباتی برقرار کردند. دولت بریتانیا به بعضی از عشایر و ایلات هدایا و سلاح می‌داد تا از آن‌ها در راستای هدف‌های خود بهره‌گیری کند. همچنین به ایل بختیاری عوارض راهداری می‌داد تا اجازه دهد کالاهای انگلیسی از منطقه‌اش عبور کنند. این موارد نمونه‌ای از روابط ایلات با خارجی‌ان به شمار می‌روند.^{۱۸} با ضعف حکومت سلسله‌ی قاجار، در اواخر قرن نوزدهم روس‌ها از شمال و انگلیسی‌ها از جنوب به سوی ایران هجوم آوردند. روس‌ها در تعقیب آرزوی دیرینه خود برای دست یافتن به آب‌های گرم در صدد بودند به طرف

جنوب ایران و خلیج فارس سرازیر شوند. انگلیسی‌ها هم می‌خواستند خلیج فارس و جنوب ایران را برای خود نگاه دارند تا راه ارتباطی آن‌ها با هندوستان از هر خطری مصون بماند. هر دو قدرت خارجی در ایران به کمک عشایر و گروه‌های سیاسی وابسته به خود علیه دیگری توطئه می‌کردند.^{۱۹}

در دوره‌ی انقلاب مشروطه نیز، ایل‌نشینان در به‌ترین حالت خود اجزای کمکی انقلاب بودند و به خاطر وجه تولیدی و انزوای جغرافیایی با انقلاب ارتباط چندانی پیدا نکردند. اما رؤسای ایلات فعال‌تر بودند. در فاصله سال‌های انقلاب رؤسای قبایل و ایلخانان ایران به ایفای نقش‌های متنوعی پرداختند. عده زیادی از آن‌ها درگیر انقلاب نشدند و عده‌ای با استفاده از فضای انقلاب به راهزنی پرداختند و سهم بیش‌تری از محصولات مازاد محلی را تصاحب کردند. معدودی نیز سودای قدرت را در سطح ایلات یا کشور در سر می‌پروراندند. مردم قبایل و ایلات نیز عموماً از رؤسای خود اطاعت می‌کردند. گاهی مدعی حمایت از انقلاب نیز می‌شدند، اما در نهان خواهان استقلال در منطقه خود بودند و گاهی هم بازیچه دست حاکمی سلطنت طلب قرار می‌گرفتند. معمولاً برای دولت مرکزی برقراری نظم بر این قبیل مناطق دشوار بود و عملاً توان این کار را نداشت. محمد علی شاه در سطح کشور از ترکمانان، کردها، شاهسون‌ها و دیگران علیه مشروطه خواهان تبریز استفاده کرد و بعد از سقوط از قدرت نیز به منظور باز پس گرفتن تاج و تخت به همین قبایل متکی شد. ارتش‌های ایلاتی تنها بر اساس چشم انداز غارت و تاراج عمل می‌کردند. لیاخوف به قشونی که در اکتبر ۱۹۰۸ (مهر-آبان ۱۲۸۷) عازم محاصره تبریز بود، گفت: «همه ثروتی که در پشت دیوارهای تبریز وجود دارد از آن شما خواهد بود.» از سوی دیگر، بختیاری‌های ایلات اصفهان در ۱۲۸۸ به خاطر پشتیبانی از مشروطه به یک قدرت ملی تبدیل شدند. البته در معدودی موارد رهبران بختیاری انگیزه‌های آزادی خواهانه داشتند، اما در عین حال دوستی با بریتانیا و تصمیم به تضعیف نفوذ روسیه نیز در این میان نقش داشته است. از نظر مادی نیز قطع تجارت موجب کاهش درآمدهای مادی بختیاری‌ها شده بود.^{۲۰} با این حال می‌توان گفت که قبایل و ایلات ضمن این که انگیزه چندانی برای جنگیدن به نفع یکی از دو طرف نداشتند، اما در بی‌ثبات کردن اوضاع کشور در فاصله سال‌های انقلاب مشروطه نقش خود را ایفا کردند و این امر بر افزایش مشکلات داخلی تأثیر گذاشت و اوضاع را برای مداخله قدرت‌های ضد انقلاب آماده ساخت. با فروکش کردن شور و تب انقلابی، از پس آشفتگی‌های

سیاسی، در هم ریختگی اجتماعی، فقر اقتصادی، از هم گسیختگی وحدت ملی، دسته بندی‌های پارلمانی و دخالت‌های امپریالیستی، کشور آمادگی شرکت مؤثر و منظم در نظام جدید را نداشت. نظام جدید بسیاری از شیوه‌ها و عادات قدیم را در خود داشت. اوضاع اقتصادی به علل داخلی و خارجی بدتر می‌شد. استقلال بیش‌تر مناطق و ایلات به سرعت به گسترش کینه‌های ایلیاتی و راهزنی سازمان یافته بدل شد و دخالت آشکار و نهان قدرت‌های امپریالیستی گرایش‌های فوق را تشدید کرد و به دسته‌بندی و فساد میان نخبگان سیاسی جدید دامن زد. از درون خاکسترهای شریف‌ترین امیدها و آرزوهای هر چند خوش باورانه انقلاب مشروطه بود که گرایش‌های مختلف ناسیونالیسم نوین ایرانی آفریده شد. بعد از انقلاب مشروطه عمده‌ترین شکل فعالیت سیاسی نیروهای غیر شهری حضور رهبران ایلات و عشایر در رهبری انقلاب و پس از آن در مجلس بود.^{۲۱} به باور کاتم:

«عدم اطاعت ایلات از قوانین مملکتی تأثیر مهمی بر ناسیونالیسم ایران داشت. نخست این که در اثر ناامنی ایجاد شده توسط راهزنان ایلی، ایلات دور و نزدیک به پایتخت مالیات‌های خود را نمی‌پرداختند و دولت مرکزی با مشکلات مالی مواجه بود، مضافاً به این که مبالغی هم صرف سرکوب راهزنان و ایجاد امنیت راه‌ها می‌شد. دوم این که با قطع ارتباط ایالت‌ها با تهران در اثر ناامنی، این اطمینان حاصل می‌شد که ناسیونالیسم مسئله‌ای خاص تهران باقی خواهد ماند و بنابراین از دامنه نفوذ و قدرت آن کاسته می‌شود. سوم ناتوانی دولت مشروطه در استقرار امنیت داخلی این تردید را در ذهن بسیاری از ایرانیان بر انگیخت که مبدا ایران هنوز آمادگی قبول دموکراسی لیبرالی را ندارد و همین امر زمینه استقرار دیکتاتوری رضا شاهی شد. چهارم ناامنی کشور و ناتوانی دولت مرکزی در حفظ نظم، مداخله روس و انگلیس را به خاطر حفظ منافع تجاری‌شان گریز ناپذیر می‌نمود.»^{۲۲}

گروهی بر این باورند که سیاست عشایری استعمار بریتانیا در ایران دو مرحله متمایز را طی کرده است؛ نخستین مرحله دورانی را در بر می‌گیرد که نفوذ انگلیس در دولت مرکزی قاجار با رقابت شدید روسیه تزاری مواجه بود. انگلستان از طریق عمالش همچون «اردشیر جی» کوشید تا راه نفوذ خود را از طریق قدرت‌های عشایری هموار کند. بدین منظور در پی آن برآمد تا در نواحی شمال شرقی، مرکزی و جنوبی ایران نوعی تمرکز در قدرت‌های عشایری پدید آورد. به

تبع این سیاست بود که در ایلات بختیاری عشایر عرب خوزستان (به رهبری شیخ خزعل) و ایلات خمسه فارس (به رهبری خاندان قوام شیرازی) نوعی شبه دولت‌های خود مختار شکل گرفتند و در شمال شرق و شرق ایران توسط خاندان علم یک قدرت مبتنی بر ایلات و قبایل به منظور انسداد راه توسعه طلبی روسیه به سمت هندوستان پدیدار شد. این قدرت‌ها از زمان خود در واقع الگوهای کوچک‌تری از دیکتاتوری بعدی رضاخان بودند و همان کارکرد را در مقیاس کوچک ایفا می‌کردند. ولی زمانی که امکان تأسیس یک دولت مرکزی توانمند و مدافع مطلق منافع امپراطوری بریتانیا در ایران پدید آمد، دومین مرحله از سیاست عشایری انگلیس در قالب سیاست عشایری رژیم پهلوی آغاز شد که در جهت برچیدن شبه دولت‌های ایلیاتی فوق به طور اخص و امحاء جامعه کوچ نشین ایران به طور اعم عمل می‌کرد.^{۲۳}

البته بررسی منصفانه‌تری هم امکان دارد و آن این که ایدئولوژی ناسیونالیستی متضمن استقلال کامل هر کشوری از مداخله خارجی است و در مورد ایران این زمان مداخله خارجی در امور داخلی کشور به آن حد رسیده بود که هیچ ناسیونالیستی یارای تحملش را نداشت، چه رسد به رضاشاه. از سوی دیگر ایلات و عشایر ایران هم تقریباً به صورت یکپارچه خواهان آزاد شدن از قید نظارت انگلستان بودند. در خلال جنگ جهانی اول آلمان‌ها عوامل خود را به میان ایلات و عشایر فرستادند و در آغاز امر هم توانستند در زمینه ایجاد جو ضد انگلیسی به موفقیت‌هایی دست یابند. لره‌های غرب مرکزی ایران نمایندگانی نزد کردها در کرمانشاه فرستادند و پیشنهاد کردند که با همکاری یکدیگر و در کنار عثمانی، آلمان و ناسیونالیست‌های ایران علیه روس و انگلستان وارد جنگ شوند. ایل قشقایی در فارس با انگلیسی‌ها به نبرد پرداخت و در یک نبرد بزرگ شکست سختی به آن‌ها وارد کرد. این پیروزی موجب غرور ایرانیان شد. اما به تدریج که پیروزی انگلیسی‌ها در جنگ جهانی قطعی شد خوانین ایلات به قبول واقعیت‌ها تن در دادند و روابط سابق خود را با انگلیسی‌ها پذیرفتند. اما این مسئله نشان داد که ایلات و عشایر ایران از هر فرصتی برای بیرون ریختن انگلیسی‌های مورد تنفر، استفاده می‌کنند.^{۲۴}

با این حال همان گونه که اشاره شد، موانع داخلی رشد سرمایه‌داری در دوره قاجاریه به طور کلی از خصوصیات بنیانی نظام سیاسی و اقتصادی ایران نشأت می‌گرفت که طی قرون متمادی با نوسان‌هایی همچنان پابرجای بود. لکن در دوره‌ی قاجاریه وضع خاصی پدید آمده بود

که به نوبه خود آن را شدت می‌بخشید. یکی از این عوامل اساسی ناامنی ناشی از وجود ایلات متعدد و پراکنده بودن آنان در مناطق مختلف کشور بود. ایلات و عشایری که غارت کاروان‌های تجاری را در قلمرو سلطه خود و از امتیازات مشروع خویش می‌دانستند، معمولاً امنیت راه‌های تجاری را به خطر می‌انداختند و مال‌التجاره‌های تجار را غارت می‌کردند. نه تنها راه‌های تجاری، بل شهرها نیز از دستبرد سارقان و دسته‌های دزدان در امان نبودند و دائماً در معرض چپاول این گونه عناصر قرار داشتند. طبق گزارش نمایندگان سیاسی بریتانیا در ایران، در فاصله سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۰ شرکت‌های تجاری و تجار انگلیسی ۶۴ بار مورد راهزنی قرار گرفته‌اند که ۴۲ مورد آن به وسیله عشایر، ۱۵ مورد به وسیله روستاییان و ۳ مورد به وسیله قراولان راه و ۴ مورد نامعلوم است.^{۲۵}

از سوی دیگر سلطه سیاسی و نظامی جوامع ایلی بر اجتماعات شهری و روستایی موجب سکون اقتصادی در جامعه شد. زیرا از یکسو مانع رشد تولیدات کشاورزی و سبب کندی جریان آن به اجتماعات شهری شده و از سوی دیگر محدودیت‌هایی برای رشد و توسعه درونزای سرمایه‌داری از بطن بازارها فراهم ساخت. از نظر سیاسی نیز حضور پر قدرت عشایر در جامعه و ادغام آنان در نظام سیاسی نوعی توازن میان نهادهای قدرت مرکزی که در ایران سابقه کهن داشت و نیروهای عشایری پدید آورد و در نتیجه موانع مضاعفی در راه رشد سیاسی سرمایه‌داری ملی در اجتماعات شهری بر پا کرد. زیرا که حضور عشایر نیرومند و سلطه آنان بر اجتماعات شهری، روستایی و ایلی در منطقه نفوذشان، مانع اساسی برای تداوم سلطه کامل قدرت مرکزی که از لوازم رشد و توسعه سرمایه‌داری است پدید آورد و جریان سرمایه را در دوران ماقبل سرمایه‌داری دشوار ساخت و سبب کندی فعالیت‌های تولیدی در زمینه‌های کشاورزی و صنایع دستی و نیز دشواری مبادلات بازرگانی شد.^{۲۶}

با وجود نقش مؤثر تولید شبانی در اقتصاد کشور و امکانات مبادله فراورده‌های دامی عشایر، این شیوه دیرپای تولید، هم با تولید کشاورزی و هم با اقتصاد شهری تعارضی بنیادین و تزاومی اجتناب‌ناپذیر داشته است، زیرا عشایر و به خصوص ایلات کوچنده مانعی جدی برای گسترش کشاورزی به مناطقی بودند که به نحوی از انحا به عنوان مرتع یا چراگاه مورد استفاده آنان بود و از طرف دیگر هنگام وقوع خشکسالی، ایلات گله‌های خود را برای چرا به سرزمین‌های کشاورزی روستاهای نزدیک می‌بردند که به منازعات محلی فراوان می‌انجامید و

همواره امنیت کشاورزی در مناطق نزدیک به گذر ایلات را از بین می‌برد. ایلات به دلیل شیوه زیست متناسب با تولید شبانی، یعنی تحرک و سازمان‌پذیری و همچنین به دلیل همبستگی‌های قومی و نژادی از قابلیت و آمادگی رزمی قابل توجهی برخوردار بودند که از یک سو فعل و انفعالات و رشد نیروهای مولد را خنثی می‌کرد و از سوی دیگر «ایلخانان» با اتکا بر قابلیت رزمی ایل و نظام قدرت مبتنی بر پدرسالاری معمولاً مناطقی از کشور را تحت سیطره سیاسی خود داشتند و با وجود تقبل حاکمیت مرکزی و یا حاکمیت منطقه‌ای، قلمرو خود را حفظ و از پیوستگی آن با سایر مناطق به اشکال مختلف جلوگیری می‌کردند و این امر یکی از موانع اساسی یکپارچه شدن بازار داخلی و پیدایش و بسط مناسبات سرمایه‌داری بود.^{۲۷}

سیاست‌های رضا شاه پهلوی در قبال ایلات و عشایر

با روی کار آمدن رضا شاه بخش جمعیتی ایلی شدیداً از سیاست‌گذاری دولت تأثیر پذیرفت. تجربه رضا شاه در فرونشاندن ناآرامی‌های قبیله‌ای و ایلی بعد از سال ۱۳۰۰ وی را به این نتیجه‌گیری رسانده بود که ایلی‌ها «وحشیانی نا بهنجار، سرکش و بی‌سوادند که در وضعیت طبیعی بدوی خود رها شده‌اند».^{۲۸}

لمبتون می‌گوید این قبیل‌گرایی‌ها یا دست کم سیاست‌گذاری دولت بر پایه آن‌ها «از حمایت عمومی عناصر غیر ایلی کشور برخوردار بود».^{۲۹} در چنان‌جو فکری دولت با تمام نیروی خود به جنگ ایلات رفت. ابتدا کوشید آن‌ها را تابع قدرت مرکزی سازد. این امر یک بار برای همیشه در سراسر دهه ۱۳۰۰ با جنگی مداوم حاصل شد. سپس رضا شاه تصمیم به متمدن ساختن آن‌ها گرفت و کوشید از طریق برنامه اسکان اجباری [تخته قاپو کردن] آنان را به دنیای نوین و متمدن وارد سازد. در فاصله سال‌های ۱۳۱۱-۱۳۰۶ نافرمانی ایلات قشقایی، عرب، لر و بقیه سرکوب شد. به دنبال خلع سلاح عشایر، مسیر بیلاق و قشلاق آن‌ها بسته شد تا مجبور به اقامت در یک منطقه شوند، به کشت و زرع بپردازند و دست از شبانکارگی بردارند. گاه به منظور تشویق، زمین‌های دولتی را به آن‌ها واگذار می‌کردند یا می‌فروختند و بذر در اختیارشان می‌گذاشتند. البته زمین‌ها در مناطقی دور از مسیر کوچ ایل بود و ارزش کشاورزی چندانی نداشت. فرمانداران نظامی را به مناطق ایلی می‌فرستادند، از افراد ایل سرباز وظیفه می‌خواستند، کسانی که مقاومت می‌کردند جریمه می‌شدند، به زندان می‌افتادند یا اعدام می‌شدند. دستاویز این قبیل

اعمال آن بود که افراد ایل از قانون سال ۱۳۰۷ و پوشیدن لباس متحدالشکل سرپیچی کردند. راه سازی و احداث راه آهن بر قدرت مراقبت دولت و کنترل ایلات افزود و با اسکان ایلات مسئله جمع آوری مالیات‌ها آسان تر شد.^{۳۰} به گفته جوزف آپتون:

«هدف رضا شاه این بود که از اعمال غارتگرانه سنتی عشایر که بر سر جوامع اسکان یافته آوار می شدند، جلوگیری کند و آن‌ها را به سه طریق یعنی سرباز گیری، خلع سلاح و اسکان تحت نظارت حکومت مرکزی در آورد. تحت شرایطی که وجود داشت تنها راهی که دولت می توانست خدمت نظام اجباری را در میان عشایر به کار بندد اغناء آن‌ها از طریق تعلیم و تربیت و یا زور بود. روش زور به کار گرفته شد و عشایر چادر نشین برای مدتی همراه با تلفاتی از دو طرف در هم شکستند، مع‌الوصف بعد از این شکست‌ها آثار شدید و مهم سیاست‌های دولت و اعمال ارتش آشکار شد. در این نواحی قوانین نظامی بر قرار گشت و قبایل کم و بیش تحت چپاول و بی‌عدالتی منظمی فرو رفتند. همین اعمال بود که موجب طغیان گروه‌های عشیره‌ای شد که به خرابکاری انجامید. این طغیان‌ها با وحشیگری هر چه تمام‌تر خوابانده شد. به علاوه با این اعمال و یا دسایس و رشوه‌های دولت و زندانی کردن، تبعید و یا قتل رهبران عشایر وحدت عشیره‌ای از هم پاشید به طور کلی طرز عمل عشایر چادر نشین فصل پستی در عصر رضا شاه بود و ناگزیرانه سایه عمیقی بر شهرت و اعتبار ژنرال‌ها و کلنل‌ها که دارای مسئولیت زیاد بودند افکند. بنابراین جای تعجب نبود که تبعید رضا شاه مورد رضایت عشایر قرار گیرد و امید را به آن‌ها برگرداند.»^{۳۱}

این قبیل سیاست‌ها تأثیرات متفاوتی بر مردم ایلات گذاشت، اما باید گفت این تأثیرات در مجموع مخرب و خانمان بر انداز بود. طبیعتاً مقاومت‌هایی وجود داشت، لیکن مبارزه با منابع روز افزون نظامی، اقتصادی و اداری نظام پهلوی روز به روز دشوارتر می‌شد و یا در شرایط نابرابرانه‌تری صورت می‌گرفت. با این وضع از جمعیت و تولید عشایری در حد چشمگیری کاسته شد. آمار و ارقام در مورد تلفات نفوس ایلی بدان گونه که باریب ذکر می‌کند، تکان دهنده است. او می‌گوید از ۲۴۷۰۰۰۰ جمعیت شبانکاره در سال ۱۲۷۹ تنها ۱ میلیون نفر در سال ۱۳۱۱ باقی مانده بود (و بقیه یا یکجا نشین شده یا مرده بودند).^{۳۲} این شکل تلفات به طور جدی اقتصاد شبانکارگی را تضعیف کرده و از عرضه فراورده‌های دامی در سطح کشور کاست. تولید گوشت، پوست، چرم و فراورده‌های لبنی دچار کاهش شد. تعداد دام‌های مورد استفاده در حمل و

نقل نیز کاهش پیدا کرد. اسکان اجباری بدان معنا بود که فرد ایلی نمی تواند مانند سابق به همان تعداد دام داشته باشد. زمین نامرغوبی که به ایلاتی‌ها داده می‌شد و به حال خود رها شدن آن‌ها بی هیچ پشتوانه مالی بر روی هم، موجب شد گذار از زندگی شبانکارگی به یکجانشینی بسیار پر مشقت باشد و «دهقانان» قبیله‌ای به حاشیه‌ترین مکان جامعه رانده شوند.^{۳۳}

مطابق آمار منتشره روزنامه‌ی اطلاعات (دوازدهم دسامبر ۱۹۴۱) ساختار تولید ملی در سال ۱۳۱۶ و در سال ۱۳۲۰ بدین ترتیب تغییر کرد: کشاورزی از ۶۵/۳ درصد تولید کل به ۵۸/۹ درصد رسید، دامداری از ۱۲/۷ به ۱۱/۶ درصد، صنایع از ۹/۸ به ۱۸/۴ درصد، صنایع خانگی و پیشه‌وری از ۶/۷ به ۴/۶ درصد و رشته‌های دیگر تولید از ۵/۵ به ۶/۵ درصد. هرچند این ارقام به روشنی افزایش تولید صنعتی را در تولید کل ملی نشان می‌دهد، اما همان گونه که مشخص است وضعیت دامداری ۱/۱ درصد کاهش تولید داشته است.^{۳۴}

دو طبقه اساسی تشکیل دهنده وجه تولید شبانکارگی و چادر نشینی را خان‌ها و افراد عادی ایل تشکیل می‌دادند و هردو از اثرات ویرانگرانه جریان اسکان اجباری آسیب دیدند. شیوه زندگی‌شان سخت لطمه دید، اما باز هم در رابطه‌شان با مازاد تولید فاصله‌ی زیادی این دو طبقه را از هم جدا می‌کرد. خان‌های قشقایی، بختیاری، بویراحمدی و ممسنی به خاطر مقاومت در برابر اقتدار دولتی بهای سنگینی پرداختند. آن‌ها تبعید شدند، در خانه‌های‌شان در تهران تحت نظر قرار گرفتند، اموال‌شان مصادره شد، به زندان افتادند و سرانجام کشته شدند. سایر خان‌ها نیز گردنکشی را کنار گذاشتند و با دولت دمسازی نشان دادند و دولت هم رفتار آشتی جویانه‌ای با آن‌ها در پیش گرفت یا آن‌ها را به جمع هیئت حاکمه افزود. به خانواده قوام شیرازی در ازای زمین‌های غصب شده‌شان، زمین‌هایی در خراسان و مازندران داده شد. آنان و بسیاری دیگر از هم‌تایان‌شان ثروت کلانی اندوختند، ولی دیگر خان قبیله محسوب نمی‌شدند و تنها زمینداری بزرگ بودند. آن‌هایی که در تهران به عنوان گروگان نگاه داشته شدند، زندگی آسوده‌ای داشتند و آرام آرام دگردیسی حاصل کردند و از طریق فرزندان‌شان که در تهران و یا فرنگ تحصیل می‌کردند، به صورت بخشی از اعضای هیئت حاکمه درآمدند.^{۳۵}

نتیجه

بی‌شک تجربه شاق اسکان اجباری عشایر از سوی دولت تأثیرش را بر گرایش‌های قبیله‌ای و آگاهی سیاسی بر جای نهاد. رژیم پهلوی به جای آن که با ادعای مشروعیت قوی بر عشایر حکومت کند با زور اسلحه یا تهدید بر آن‌ها حکومت کرد. سرکوب باعث شد که بسیاری از قبایل به آگاهی سیاسی دست یابند و هویت خویش را در رابطه با مسیر کوچ، فرهنگ، رسوم و سنت‌ها و زبان جست‌وجو کنند. اقلیت‌های قومی به تعبیری، یک ائتلاف واقعی در برابر روند (فارسی‌سازی) رژیم به وجود آوردند و چون در معرض پدیده‌های صنعتی سرمایه‌داری و شهری قرار گرفتند (نظیر بختیاری‌هایی که در حوزه‌های نفتی خوزستان کار می‌کردند) با افکار سیاسی جدید همچون آزادی و برابری آشنا شدند و این امر در پاره‌ای قیام‌ها نقش مسلمی ایفا کرد. پوشالی بودن موفقیت رژیم در قلمرو این سیاست‌ها در شهریور ۱۳۲۰ معلوم شد که به دنبال کناره‌گیری رضا شاه بسیاری از مردم ایلاتی و عشایری که اسکان یافته بودند، دیگر بار زندگی شبانکاری را از سر گرفتند و بسیاری از خوانین تبعید شده به مناطق عشایر خود باز گشتند.

بدین شکل مشخص شد که چند ساختی بودن اقتصاد در ایران پایداری عجیبی از خود نشان داده و نظام سرمایه‌داری غرب به زحمت موفق می‌شود که سیطره کامل خود را بر این اقتصاد به دست آورد و بتواند انواع ساخت‌ها را در معده خود هضم کند. با آن که تشکیل بازار جهان شمول در دوره رضا شاه به پیش می‌رود، بازار داخلی به علت رژیم ارباب رعیتی به فقر موحش در ده، شهر و ایلات و عشایر محدود است و تنها قادر است مقدار اندکی کالا به بازار عرضه کند. تفاوت فاحش بین صادرات و واردات، پیوسته یکی از مشخصات بارز داد و ستد خارجی ایران بوده و کماکان است. بدین ترتیب دیده می‌شود که شکل‌گیری سرمایه‌داری در اثر موانع متعددی که بر سرراه دارد همچون امپریالیسم خارجی، استبداد داخلی، قدرت مالکان و ناهماهنگی ساختارهای داخلی منجمله ساختار ایلی-عشیرتی، به مجرای به‌هنجار خود نمی‌رود و به دنبال سود آوری سریع، شانس خود را در مسیرهای دیگر همچون بازرگانی واردات، سفته‌بازی زمین، پیمانکاری و انواع شیوه‌های متقلبانه دیگر می‌جوید و نتیجه آن می‌شود که هرگز پی‌ریزی محکم و جا افتاده‌ای که نظام سرمایه‌داری در اروپای غربی به دست آورد، در کشور ایران در مقطع مورد نظر شکل نگیرد و نظام اقتصادی حاکم به مسیر سرمایه‌داری کم‌پرادور یا وابسته هدایت شود.

یادداشت‌ها

۱. رجوع شود به باربر، اقتصاد ایران ۱۳۴۹ - ۱۳۷۹/۱۹۷۰ - ۱۹۰۰، ترجمه مرکز تحقیقات تخصصی و حسابداری، تهران، سازمان برنامه، ۱۳۶۳، مقدمه.
۲. طبیبی، حشمت‌الله، مبانی جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ایلات و عشایر، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۳۲-۵.
۳. شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، مدبر، ۱۳۷۴، ص ۳۷۱.
۴. طبیبی، پیشین، ص ۱۷۲-۱۶۹.
۵. نظری، محسن، بررسی علل و موانع تاریخی رشد صنعتی در ایران، (بخش دوم)، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال ۴، ش ۶، خرداد و تیر ۱۳۶۹، ص ۵۰.
۶. اشرف، احمد، مراتب اجتماعی در دوره قاجار، کتاب آگاه و مسائل ایران و خاورمیانه، جلد ۱، تهران، آگاه، ۱۳۶۰، ص ۷-۸۶.
۷. عبدالله‌اف، کارگران ایران در اواخر قاجاریه، ترجمه، مارینا کاظم زاده، کتاب آگاه و مسائل (ایران و خاورمیانه) ج ۱، تهران، آگاه، ۱۳۶۰، ص ۴۰-۲۳۷.
۸. طبیبی، پیشین، ص ۴-۱۷۳.
۹. فوران، جان، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۷۸، ص ۲۰۷.
۱۰. معتضد، خسرو، تاریخ سرمایه‌گذاری و تجارت ایران، تهران، جمال‌زاده، بی تا، ص ۲۴۳.
۱۱. فوران، پیشین، ص ۲۰۷.
۱۲. پیشین، ص ۲۰۸.
۱۳. پیشین، ص ۲۰۹.
۱۴. لمبتون، آن، ایران عصر قاجار (ترجمه و گفتاری در باب ایران شناسی)، ترجمه سیمین فصیحی، جاودان خرد، ۱۳۷۵، ص ۷۸.
۱۵. لمبتون، پیشین، ص ۷۹.
۱۶. فوران، پیشین، ص ۲۰۹.
۱۷. پیشین، ص ۲۰۹.
۱۸. پیشین، ص ۲۱۰.
۱۹. روبین، باری، جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه محمود مشرفی، تهران، آشتیانی، ۱۳۶۳، ص ۱۳.
۲۰. فوران، پیشین، ص ۲۷۹.
۲۱. همایون کاتوزیان، محمدعلی، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، مرکز ۱۳۷۴، ص ۶-۳۴۵.
۲۲. کاتم، ریچارد، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، کویر، ۱۳۷۱، ص ۹-۵۸.

۲۳. فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلسله پهلوی، جلد ۲، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۴، ص ۷-۱۶۶.
۲۴. کاتم، پیشین، ص ۲-۶۱.
۲۵. اشرف، احمد، موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران دوره قاجار، تهران، زمینه، ۱۳۵۹، ص ۹-۳۸.
۲۶. اشرف، پیشین، ص ۳۸.
۲۷. باریر، پیشین، ص مقدمه.
۲۸. آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند و حسن شمس آوری و محسن مدیر شانه‌چی، تهران، مرکز، ۱۳۸۲، ص ۱۲۹.
۲۹. فوران، پیشین، ص ۳۴۸.
۳۰. پیشین، ص ۳۴۸.
۳۱. آبتون، جوزف ام، نگرشی بر تاریخ ایران نوین، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نیلوفر، ۱۳۵۹، ص ۱۳۱-۱۳۰.
۳۲. باریر، پیشین، ص ۲۸۶.
۳۳. فوران، پیشین، ص ۳۴۹.
۳۴. طبری، احسان، «جامعه ایران در دوره رضاشاه»، تهران، خلق، ۱۳۵۶، ص ۹-۷۸.
۳۵. فوران، پیشین، ص ۵۰-۳۴۹.

